



## درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۶۸

### حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قبلاً ایام فاطمیه (سلام الله علیها) توفیق داشتیم و الآن در اثر این شرایط از این توفیق محروم شدیم. یک بیان نورانی از آن حضرت هست من فکر می‌کنم که روز چهارشنبه طرح آن برای ما برکتی باشد. ما هر چه از ذوات قدسی شنیدیم همان بحث‌های اخلاقی و عبادی و طهارت و اینها شد اما بحث‌های فلسفی از اینها کمتر شنیدیم، نه برای اینکه اینها کمتر گفتند، برای اینکه ما کمتر نقل کردیم.

شبهه‌ای از دیرزمان بود که مادّیین - که از آنها گاهی در روایات ما به ثنویین یاد می‌کنند، این ثنویین به معنای یزدان و اهرمن نیست دو خدایی و دو مبدئی نیست، اعم از آنها و مادّیین است - می‌گفتند - معاذالله - مبدئی در عالم نیست و این شبهه از دیرزمان بود. می‌گفتند این مبدأ اگر بود این عالم را از چه چیزی آفرید؟ این عالم را یا «من شیء» خلق کرد یا «من لا شیء» اگر این عالم را از چیزی خلق کرد پس معلوم می‌شود که قبل از او چیزهایی بودند، موجوداتی بودند، موادی بودند، این مواد را گرفته و صورت‌بندی کرده است، پس معلوم می‌شود که چیزی ممکن است موجود باشد و خدا نداشته باشد!

و اگر «من لا شیء» خلق کرده باشد «لا شیء» که عدم است از عدم که نمی‌شود آدم ابزار درست کند و شیء هم که بیرون از نقیضین نیست، شیء ثالثی نیست، خدا چه کار کرد؟ اگر شیء ثالثی بود، موحدین می‌توانستند بگویند خدا عالم را از آن خلق کرد یا آن‌طور خلق کرد، حالا یا «من شیء» است یا «من لا شیء»، از این دو نقیض بیرون نیست و هر دو هم محال است! اگر خدایی بود خدا چه کار کرد؟ چه چیزی خلق کرد؟ شما می‌گویید خدا خلق کرد، خب خدا خلق کرد، اینها را از چه چیزی خلق کرد؟ یا

«من شیء» خلق کرد پس معلوم می‌شود که قبلاً مواد بود و نیازی به خدا نداشت، اگر «من لا شیء» خلق کرد «لا شیء» که عدم است، آدم که نمی‌تواند عدم‌ها را جمع بکند چیزی درست کند و شیء هم که خارج از تقیضین نیست.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) با کافی ایشان آشنا هستید، ایشان غالباً فقط نقل می‌کند، چیزی به عنوان بیان از خودشان ندارند - خیلی کم - غالب فرمایش‌های مرحوم کلینی به عنوان حدیث است، حالا گاهی مرحوم شیخ طوسی و امثال ذلک در آن کتب اربعه، آنها جمع می‌کنند اما مرحوم کلینی غالباً در کتاب شریف کافی، محدثانه روایت را نقل می‌کند، چیزی از خودش اضافه نمی‌کند اما در این مبحث چیزهایی دارد.

ایشان در جوامع التوحید وقتی این شبهه را نقل می‌کند می‌گوید این شبهه را علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) جواب داد و با خطبه‌ای جواب داد که اگر اولین و آخرین جمع بشوند - همان نظیر تحدی قرآن است - بخواهند مثل این خطبه - بآبی و آبی - بگویند نمی‌توانند، منتها انبیاء را استثنا کرده است، فرمود اگر اولین و آخرین جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد نمی‌توانند این - طور خطبه را بیاورند. آن خطبه مال جایی است که حضرت خواست دوباره مردم را به سرزمین صفین دعوت کند، متأسفانه آن قسمت‌های علمی در نهج البلاغه نیامده است، من در این بخش‌هایی که دارم نهج البلاغه را شرح می‌کنم می‌گویم من خجالت می‌کشم از علی بن ابی طالب! اینها که علی نیست، اینها خطبه‌های حماسی نظامی است، اینها که علی نیست! آن بخش‌های علمی را که در نهج البلاغه نیاورده است، بخش‌های حماسی و جنگجویی و مجاهدت و اینها در نهج البلاغه هست، واقعاً چند جا نوشتم که من از علی بن ابی طالب خجالت می‌کشم، این نهج البلاغه علی نیست!

این خطبه‌ای که صدرش - خطابه‌اش - در نهج البلاغه آمده ولی خطبه‌اش نیامده است، این خطبه را مرحوم کلینی می‌گوید اگر جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد بخواهند مثل این بیاورند نمی‌توانند. مرحوم صدر المتألهین در شرح اصول کافی وقتی به اینجا رسید که خواست این خطبه را شرح کند، اضافه‌ای را از خود ذکر کرد فرمود اینکه کلینی می‌گوید اگر انبیا نباشند نه! اگر آن اعظم الأنبیاء نباشند، از هر پیغمبری هم این‌طور ساخته نیست، به دلیل اینکه این شبهه شبهه‌ای است که خیلی‌ها را

انداخت خیلی‌ها در آن ماندند و علی بن ابی طالب حل کرد و می‌خواهم عرض کنم که ۲۵ سال یعنی ۲۵ سال، ۲۵ سال قبل از علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا حل کرد! حالا اصل شبهه چیست؟

مرحوم کلینی در همین جلد اول کافی، اول کتاب العقل است، بعد کتاب علم است، بعد کتاب توحید. کتاب توحید ابوابی دارد، توحید را ثابت می‌کند، صفات واجب را ثابت می‌کند، مسئله بداء و اینها را ثابت می‌کند تا می‌رسد به این باب «بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ» طبق این چاپ جلد اول صفحه ۱۳۴ و ۱۳۵ است. این وقتی دارد که امام صادق (سلام الله علیه) فرمود که «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبٍ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ» وقتی جمع شدند «فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسُ قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ» تمام حرف روی این جمله است، فرمود خدا، نه از چیزی است، نه از چیزی خلق کرد.

آن وقت مرحوم کلینی این خطبه را که نقل کرد می‌فرماید: «وَهَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ ع حَتَّى لَقَدْ ابْتَدَلَهَا الْعَامَّةُ» توده مردم هم از این خطبه با خبرند «وَهِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَفَهِمَ مَا فِيهَا» بعد فرمود: «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ» مثل تحدی قرآن کریم است، جن و انس جمع بشوند و پیغمبر در بین اینها نباشد «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ عَلَيَّ أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ بِأَبِي وَأُمِّي مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ وَلَوْ لَا إِبَائَتُهُ ع مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْلُكُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ قَوْلَهُ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ» علمیت حضرت را در این قسمت بیان می‌کند «فَنَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْخُذُوثِ وَكَيْفَ أَوْقَعَ عَلَيَّ مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخُلُقِ وَالْإِخْتِرَاعِ بَلَا أَصْلٍ وَلَا مِثَالٍ نَفْيًا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحْدَثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَإِبْطَالًا لِقَوْلِ الثَّوَيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ وَلَا يُدْبِرُ إِلَّا بِأَحْذَاءٍ مِثَالٍ» فرمود شبهه هر دو گروه را نقض کردند.

گفتند خود خدا از چه چیزی خلق شده است؟ خود خدا یا از چیزی خلق شده پس معلوم می‌شود که سابقه داشت یا از «لا شیء» خلق شده اینکه محال است این برای خود خدا. جهان را خدا چگونه خلق کرد؟ یا «من شیء» خلق کرد معلوم می‌شود بدون خدا اشیاء هستند یا «من لا شیء» خلق کرد؛ «لا شیء» و عدم چیزی نیست که خدا عدم‌ها را جمع بکند چیزی بسازد، پس

— معاذ الله — اصل وجود خدا سفسطه است خلقت عالم هم سفسطه است. مرحوم کلینی فرمود ببینید علی بن ابی طالب چگونه جمع کرد! به اینها فهماند نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء»! «من لا شیء» با «من شیء» هر دو موجه‌اند.

حالا سؤال بکن ما جواب می‌دهیم! شما خیال کردید شیء از نقیضین بیرون نیست؟ بله، اجتماع نقیضین محال است؟ بله، ارتفاع نقیضین هم محال است اما نفهمیدید که نقیض «من شیء» «من لا شیء» نیست نقیض «من شیء» — یک نفی بیاور روی «من» — «لا من شیء» است نه «من لا شیء» چون اگر «من لا شیء» باشد هر دو موجه‌اند. «من الف» نقیضش «لا من الف» است «نقیض کل، رفع او مرفوع» اگر خواستید چیزی را نقیض بدانید یک عدم را جلویش بگذارید. نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء» شما خیال کردید «من لا شیء» نقیض «من شیء» است گفتید خود خدا یا «من شیء» است پس سابقه دارد یا «من لا شیء» است که از عدم محال است که خلق شود، این برای خود خدا.

جهان را هم خدا یا «من شیء» خلق کرد پس معلوم می‌شود سابقه دارد یا «من لا شیء» خلق کرد مستحیل است. مرحوم کلینی گفت برو نگاه کن بین علی بن ابی طالب چگونه جواب داد! فرمود نقیض «من شیء» «لا من شیء» است حالا سؤال بکن! سؤال کن که خدا «من شیء» است یا «لا من شیء»؟ می‌گوییم «لا من شیء» ازلی است از خودش است، از چیزی نیست خودش است؛ دومی را سؤال کن که خدا جهان را از چه چیزی خلق کرد، از «من شیء» یا «لا من شیء»؟ می‌گوییم «لا من شیء»؛ مبدع یعنی همین، ماده‌ای ندارد ماده و صورت را او بالابداع آفرید، خدا مبدع است نوآور است نه مکون، که جامع باشد.

فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ قَوْلَهُ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» شما چهار تا حرف زدید همه‌اش بی‌راه بود، گفتید خدا یا «من شیء» است یا «من لا شیء»، هر دو محال است، چرا؟ برای اینکه «من لا شیء» را نقیض «من شیء» حساب کردید، می‌گوییم این سؤال غلط است، سؤال بکن بگو «من شیء» است یا «لا من شیء»؟ می‌گوییم «لا من شیء» دومی را سؤال بکن که جهان را «من شیء» خلق کرد یا «لا من شیء»؟ می‌گوییم «لا من شیء» اصلاً شما نفهمیدید که چگونه سؤال بکنید.

کلینی می‌گوید مشکل آنها این است که اصلاً آنها نقیض را نفهمیدند. «أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ قَوْلَهُ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ» - اینکه کلینی در محدثین یک صیغه دیگری دارد روی این جهاتش است - «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» نقیض «من شیء» «لا من شیء» است. «فَتَفَيَّ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ» پس حادث نیست، از چیزی نیست، ازلی است، این درباره خود خدا.

«وَ كَيْفَ أَوْقَعَ عَلَيَّ مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَ الْإِخْتِرَاعِ بِلَا أَصْلٍ وَ لَا مِثَالٍ» بعد فرمود حالا درباره جهان: «فَدَفَعَ عِ بَقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ جَمِيعَ حُجَجِ التَّنْوِيَةِ وَ شُبُهِهِمْ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَ قَوْلُهُمْ مِنْ لَا شَيْءٍ مُنَاقَضَةٌ» برای اینکه از عدم که خلق نمیشود «وَ إِحَالَةٌ لِأَنَّ مِنْ تَوْجِبُ شَيْئاً وَ لَا شَيْءٍ تَنْفِيهِ» اگر شما بگویید «من لا شیء» خلق کرد خودش جمع نقیضین است. «فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أَبْلَغِ الْأَلْفَافِ وَ أَصَحِّهَا فَقَالَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ» چون نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء».

آن وقت این را توضیح می‌دهد. مرحوم صدر المتألهین (رضوان الله علیه) که اصول کافی را شرح کرد خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی هم این را شرح کرد، خود مرحوم مجلسی را خدا غریق رحمت کند در بعضی از جاها که مطالعه می‌کردم می‌دیدم آن جاها که حرف‌های دقیق مرحوم ملاصدرا هست می‌گوید «قال بعض المحققين» با اینکه نظر خوش‌بینانه‌ای به فلسفه ندارد اما پدر مرحوم مجلسی، مرحوم محمدباقر مجلسی نه، محمدتقی مجلسی، او که بالصراحه از مرحوم ملاصدرا و اینها به عظمت نقل می‌کند، او بر من لا یحضره الفقیه مقداری شرح دارد آنجا گاهی که نقل می‌کند می‌گوید «بعض المحققين» این حدیث را این‌طور معنا کرده‌اند.

حالا مرحوم صدر المتألهین همین خطبه را، با همین جلال و شکوه نقل می‌کند آن اضافه‌ای که دارد این است که مرحوم کلینی که گفت اگر جن و انس جمع بشوند و در بین آنها زبان پیغمبر نباشد، ایشان اضافه کردند که اعظم الأنبياء نباشد. چاپ رحلی‌اش که مشخص است، این چاپ‌های چهار جلدی آن جلد آخرش - جلد چهارم - این فرمایش را دارد. «قال الشيخ الجليل عمدة المحدثين ثقة الاسلام و المسلمين صاحب كتاب الكافي عظم الله قدره و ضاعف اجره» فرمود: «و هذه الخطبة من مشهورات خطبته عليه السلام، حتى لقد ابتذلها العامة»، ای وجدوها مبدولة غیر مصانة عن تصرف الاغيار» این‌طور نبود که این در کتابخانه حبس

شده باشد نه! در اختیار همه گذاشتند این خطبه را «اذ فيها اصول مسائل التوحيد و اركان مباحثه التي هي عمدة العلوم الالهية و المعارف الربوبية «فلو اجتمع السنة الجنّ و الانس و ليس فيها لسان نبی»» حالا حرف کلینی را دارند نقل می‌کنند، حرف کلینی است که «لیس فيها لسان نبی» آن وقت آنچه خودش اضافه کرده: «ای من اعظم الأنبياء كنوح و ابراهيم و ادريس و شيث و داود و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم اجمعين» اگر اینها نباشند «علی ان یبینوا التوحيد بمثل ما اتی به، بابی و امی ما قدروا علیه و لو لا ابانته»<sup>۱</sup> اینها فرمایش مرحوم کلینی را نقل می‌کند و بعد شرح می‌کند.

پس عمده جواب این است که آنها متوجه نشدند که نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء». حالا می‌رسیم به بیان نورانی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که حدود ۲۵ سال قبل از خطبه حضرت امیر ایشان در جریان فدک خطبه خواندند. حضرت در خطبه فدکیه مسائل فراوانی دارد، قبل از اینکه خطابه را شروع کند یک خطبه کوتاه دو سطری دارند، در آن خطبه دو سطری این مطلب آمده است. اول تشریف آوردند مسجد که وضع به هم خورد عده‌ای گریه کردند وقتی ساکت شدند حضرت شروع کرد به خطبه خواندن. اول آمدند خطبه نخواندند اوضاع به هم خورد؛ بعد از اینکه مردم ساکت شدند حضرت بعد از حمد و ثنا این را می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّسَنِ صِفَتُهُ وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا» نه «من لا شیء» «وَأَنْشَأَهَا بَلَا اخْتِذَاءٍ أَمْثَلَتْ أَمْثَلَهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيَّ تَكْوِينَهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا...»<sup>۲</sup> عمده این است که فرمود: «لا من شیء» کسی بخواهد بگوید «من شیء» فرمود نه، بخواهد بگوید «من لا شیء»، فرمود نه، نقیض «من شیء» «لا من شیء» است نه «من لا شیء». «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ» نه خودش از چیزی بود و نه جهان را از چیزی خلق کرد. این عظمت مقام حضرت است. حالا آن خطبه‌های دیگر سرچایش محفوظ است.

اصل تناقض را خود حضرت استدلال می‌کند در کتاب شریف کافی؛ عنوان باب این است که «بَابُ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ شَيْءٌ» به اینکه الله تعالی شیء است. چند تا روایت نقل می‌کند روایت ششم این باب که سؤال و جواب است «هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» دارد که حضرت درباره اینکه خدا چیست فرمود: «هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ» تا به اینجا می‌رسد «قَالَ لَهُ السَّائِلُ» شما که

۱. شرح اصول کافی (ملاصدرا)، ج ۴، ص ۴۷.

۲. الاحتجاج (الطبرسی)، ج ۱، ص ۹۸.

گفتید «فَقَدْ حَدَّثْتُهُ» او را محدود کردید «قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَقَدْ حَدَّثْتُهِ إِذْ أُثْبِتَ وَجُودُهُ» چون خیال می‌کرد که هر وجودی محدود است، شما که الله را گفتی موجود است پس محدود کردی! «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمْ أَحُدَّهُ» من محدود نکردم این وجود نامتناهی است «وَلَكِنِّي أُثْبِتُهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ التَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْرَلَةً»<sup>۳</sup> ارتفاع تقيضین محال است، اجتماع تقيضین محال است، بین وجود و عدم که فاصله نیست، حالا که معدوم نیست پس موجود است، من ثابت کردم محدود نکردم.

این اصل عدم تناقض در فرمایشات اینها در احتجاجاتشان هست. اصل عدم تناقض ریشه همه اصول است، چون دور که محال است، تسلسل که محال است، جمع ضدین که محال است، اجتماع ضدین محال است، اینها همه‌شان به تناقض برمی‌گردد، اینها محال بالغیر هستند محال بالذات نیستند. اصل ذات اقدس الهی اگر در عالم نبود هیچ موجودی نبود، اصل عدم تناقض اگر در معرفت نبود هیچ شناختی نبود، چون هر شناختی باشد تقيضش جایز باشد که نمی‌شود منتها این اصل عدم تناقض قضیه ضروری ازلی است نه ضروری ذاتی. یک ضرورت ذاتی دارند مثل اینکه دو دو تا چهار بالضرورة، یک ضرورت ازلی دارند، ضرورت ازلی مادام ندارد، ضرورت ذاتی مادام دارد، مثل «الله موجود» به ضرورت ازلی است، مادام در آن نیست اما ضرورت ذاتیه مثل «الانسان ناطق» یا دو دو تا چهار تا، مادام الذات است دو دو تا چهار تا هست اما در صورتی که دو دو تا باشد، اگر دو دو تا نباشد چهار تایی در کار نیست، لذا ضرورت این ضرورت ذاتی است اما «الله موجود» ضرورتش ازلی است نه مادام.

در ضرورت ذاتی می‌گویند این محمول برای این موضوع ثابت است بالضرورة «مادام الذات» اما در ضرورت ازلی «مادام الذات» در کار نیست ازلی است، جریان اصل تناقض هم ضرورت ازلی است منتها می‌گوید ازلی بالغیر است، ازلی بالذات خود ذات اقدس الهی است. غرض این است که این نورانیت حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این خطبه‌ها هست، گذشته از مسئله ارث و فدک و غصب و مسائل سیاسی و ولایت و اینها، آن ریشه‌اش در همین مسائل معرفتی است

پرسش: مفهوم ابدیت با مفهوم خلود متفاوت است؟

۳. الکافی، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴

پاسخ: مفهوماً بله، مصداقاً ممکن است یکی باشد مفهوماً اینها مترادف نیستند دو تا مفهوم‌اند، گاهی خلود به معنی مکث طویل است لذا آن ابداً را می‌آورند تا معلوم بشود که خلود آن قسم مراد است ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾<sup>۱</sup> چون خلود دو قسم است، هم ابدی را شامل می‌شود هم مکث طویل را شامل می‌شود. برای اینکه اشتباه نشود در بعضی از آیات دارد: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

«و الحمد لله رب العالمين»

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۹؛ سوره جن، آیه ۲۳.